



● دارآمد

بی‌تردید روایت سیدعلی اکبر محتشمی‌پور از رویداد تأسیس و ادامهٔ حیات حزب‌الله، از موفق‌ترین منابع در بازشناسی این جریان است، او از مقطع اقامت و تحصیل در نجف اشرف با چهره‌هایی چون شهیدان «شیخ رابع حرب» و «سید عباس موسوی» آشنایی داشت و پس از پیروزی انقلاب و پذیرش مسئولیت سفارت جمهوری اسلامی ایران در سوریه، در حمایت از حزب‌الله نقشی مؤثر ایفا کرده است. او در گفت‌وگو با ما، پاره‌ای از گفتنیهای ناگفته خویش را از حزب‌الله و پیشینه و شخصیت رهبران آن، به ویژه سید حسن نصرالله، باز گفت.

■ «ناگفته‌هایی از تأسیس حزب‌الله» در گفت‌وگو و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی اکبر محتشمی‌پور

«سید» از همان آغاز جذابیت و مدیریت بالایی داشت...

می‌کردند. با توجه به این که در آن زمان امام موسی صدر در لبنان بود و طبیعتاً جنبش امل، جنبش فراگیر شیعه در لبنان به حساب می‌آمد، ارتباط دوستان ما که به لبنان می‌رفتند با سیستم رهبری جنبش محرومین (جنبش امل) بیشتر از طریق مرحوم شهید چمران شکل می‌گرفت. ولی بعد از پیروزی انقلاب، ارتباط شیعیان و سایر طوایف لبنان از جمله اهل سنت و سایر جریانات سیاسی با امام و انقلاب اسلامی به صورت مستقیم بود.

دربارۀ نحوهٔ شکل‌گیری حزب‌الله توضیحاتی را بیان کنید. چیزی که در شکل‌گیری حزب‌الله دخالت مستقیم داشت، حمله اسرائیل به لبنان و اشغال این کشور بود و بعد از آزادی خرمشهر بود که از نظر دنیا بزرگ‌ترین پیروزی ایران به حساب می‌آمد، رژیم بعث عراق حصارهای محکمی دور خرمشهر کشیده بود و دفاعی که از خرمشهر می‌کرد به نحوی بود که خرمشهر برای همیشه در دست عراق بماند، رژیم عراق اسم خرمشهر را هم عوض کرد و محرمه گذاشت و اصولاً بیشتر اسامی شهرهای خوزستان را تغییر داد. هیچ کس باور نمی‌کرد خرمشهر آزاد شود، اما وقتی آزاد شد، با توجه به پیش فرضی که اسرائیلیها داشتند و ایران اعلام کرده بود که مسئله فلسطین برای انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک اصل مطرح است و در رسانه‌های گروهی هم شعار «امروز ایران، فردا فلسطین» مطرح می‌شد که عبارت کوتاه، ولی پر معنایی است، اسرائیل به این تحلیل رسیده بود که وقتی ایران توانست این جنگ را با پیروزی پشت سر بگذارد و رژیم عراق را شکست دهد، راه ایران برای رفتن به فلسطین باز خواهد شد و از طریق عراق نیروهایش را به مرزهای فلسطین می‌رساند و این، خطر بزرگی برای موجودیت اسرائیل است. کشور اردن از نظر سیاسی همگام با سیاستهای آمریکا و اسرائیل بود و با آنها

علوم اسلامی، لبنانیها خیلی برجسته‌تر و شاخص‌تر از دیگران بودند. آنها دارای فرهنگی غنی و پویا و خوشفکر بودند و مسائل روز را خوب درک می‌کردند.

آیا با سید عباس موسوی ارتباط داشتید یا در لبنان با ایشان آشنا شدید؟

در آن زمان مرحوم شهید سید عباس موسوی در نجف اشرف تحصیل می‌کرد، البته شیخ رابع حرب هم که شیخ مقاومت اسلامی نامیده می‌شد و به شهادت رسید، در نجف بود و برخی دیگر از چهره‌ها و شخصیتها و طلاب لبنانی که در نجف اشرف زیاد بودند. آنها که شاخص بودند و روحیه و فضای فکری خاص و نزدیک به حضرت امام (ره) و نهضت امام (ره) داشتند، همانهایی بودند که نام بردم و رفت و آمدهایی با امام داشتند، منتها براساس تفکر و اندیشه حضرت امام در درس سایر مراجع از جمله شهید سید محمد باقر صدر هم شرکت

حدود ۲۵ سال پیش، حضرتعالی به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران در سوریه از نزدیک شاهد شکل‌گیری حزب‌الله بودید. با توجه به اینکه حزب‌الله به چنین جایگاهی دست یافته و به این قدرت رسیده است، چه احساسی دارید؟ من هم مثل همهٔ مردم، اعم از ملت‌های مسلمان و به ویژه مردم لبنان و سایر جریانهای انقلابی که در جای جای دنیا هستند، احساس غرور می‌کنم. خیلی خوشوقت هستم که حزب‌الله توانسته است چنین دستاورد بزرگی را نه تنها برای لبنان، بلکه برای تمام ملت‌های آزاده دنیا کسب کند. شکست اسرائیل و سیاست‌های آمریکا در منطقه خاورمیانه، دستاورد کمی نیست، به ویژه آن که در مقابل آمریکا و اسرائیل و دنیای استکباری، یک دولت قرار نگرفته، بلکه یک حزب و جریان مقاومت است. حزب‌الله ۲۵ سال پیش با الهام از انقلاب اسلامی ایران و رهنمودهای حضرت امام خمینی (ره) شکل گرفت و امروز توانسته است به قله‌های عظمت برسد. این برای ما کمال افتخار است.

هنگامی که حضرت امام (ره) در نجف بودند و جنابعالی هم در معیت ایشان بودید، بعضی از طلاب لبنانی، از جمله شهید سیدعباس موسوی هم در نجف و در حوزه شهید سید محمد باقر صدر مشغول تحصیل بودند. آیا آن روز بین شما و شهید سید عباس موسوی، دومین دبیر کل حزب‌الله ارتباطی وجود داشت؟

در نجف اشرف، از همه کشورهای اسلامی و عربی و از کشورهای مختلف مثل عراق، لبنان، ایران، افغانستان، هندوستان و پاکستان و حتی برخی از کشورهای آفریقایی و کشورهای جنوب خلیج فارس مثل کویت، بحرین و عربستان سعودی و سایر کشورها، طلاب زیادی مشغول تحصیل بودند و با امام رفت و آمد داشتند، منتها در میان طلاب و دانشجویان



امتیاز سید حسن نصرالله این است که از میان رده‌های پایین حزب‌الله رشد کرده و بالا آمده. سید عباس موسوی و شیخ صبحی طفیلی از همان اول وارد شورای رهبری حزب‌الله شدند و میدان دیده نبودند و مبارزه عملیاتی نکرده بودند و فقط جنبه سیاسی حزب‌الله را برعهده داشتند، در حالی که سید حسن از همان دورهٔ اول وارد عرصه مبارزه شد و خود به عنوان یک مبارز و جنگجو در مقابل مزدوران اسرائیل در لبنان، می‌جنگید.



ترکیه هم که یکی از مهره‌های آمریکا و عامل ناتوست. اگر اینها اجازه ندادند که امدادسانی کنید، نیروهایتان را عملاً به قتلگاه برده‌اید. تنها چیزی که درباره آن به توافق رسیدیم، این بود که نیروهای ما باید جوانان لبنانی را آموزش دهند تا آنها خودشان وارد میدان شوند و در این زمینه آنها را کمک کنیم و آنچه را که می‌خواهند در اختیارشان قرار دهیم، لذا امام معادله را کاملاً تغییر دادند و عملاً طراح شکل‌گیری حزب الله، شخص امام (ره) بودند.

از نظر محتوا، از لبنانیها دعوت کردیم تا بیایند و در شورای تشکیلاتی و رهبری حرکت جدید را به عهده گیرند. در رأس آن شورا آقای سید عباس موسوی بود. اعضای این شورا هم آقای سید حسین موسوی (ابو هشام)، شیخ صبحی طفیلی و یکی دو نفر دیگر بودند. تصمیم‌گیری برای شکل‌گیری حزب الله و به کارگیری این نیروها در این شورا انجام می‌شدند. سعی و تلاش هم در این بود که خود لبنانیها به تصمیم‌گیری برسند، نه اینکه از جای دیگری تصمیم‌گیری بر آنها تحمیل بشود.

سوریه تا چه اندازه به این طرح موافق بود؟

سوریه اجازه داده بود که نیروهای ایران بیایند و در آنجا حضور داشته باشند و در لبنان رفت و آمد کنند و یک مرکز آموزش نظامی نیروهای سپاه در نزدیکی شهر نبی شیت در ارتفاعات جنتا ایجاد کنند، اما در محتوای حزب الله، هیچ نقشی نداشتند. اصولاً سوریه خبر نداشت که حزب الله می‌خواهد تشکیل بشود و اینها که هستند.

اما در مورد موضوع و محتوای این تشکیلات، برای آغاز عملیات مقاومت دو نظریه وجود داشت: نظریه نخست که خود لبنانیها و فرماندهان سپاه و برخی از آقایان در وزارت خارجه داشتند، این بود که مادر لبنان هواداران و افراد احزاب و نیروهای موجود اسلامی همچون جنبش امل یا تجمع علمای مسلمین یا حرکت توحیدی به رهبری مرحوم شیخ سعید شعبان و حزب الدعوة را آموزش و یک جبهه اسلامی تشکیل دهیم که هر کدام نیروهای خود را بیاورند و آموزش دهند و از آن پس، این جبهه بر ضد اسرائیل وارد عملیات شود و در این جبهه اسلامی هر یک از گروهها سهم داشته باشند و بر اساس سهمی که دارند، جمهوری اسلامی به آنها کمک

اسلامی به آنها اضافه می‌شدند، به راحتی می‌توانستند اسرائیل را شکست دهند. از آن طرف جنبش امل و شیعیان لبنان هم پذیرای تفکر و اندیشه انقلابی ایران بودند. روی این حساب، اسرائیل قدرتی را که بالفعل در لبنان وجود داشت متلاشی کرد، یعنی فلسطینیها را کاملاً از بین برد و کاری کرد که از لبنان عقب‌نشینی کنند و همه چریکهای فلسطینی به مصر و تونس و جاهای دیگر رفتند. در جنوب لبنان هم آمدند و همه نیروها و احزاب لبنانی، اعم از امل و سایرین را از بین بردند و مخازن اسلحه لبنانیها و فلسطینیها را تسخیر و سلاحها را به اسرائیل منتقل کردند.

در چنین شرایطی، نیروهای ما به سوریه و لبنان آمدند. بنا بود که ایران در دفاع از سوریه و لبنان وارد جنگ شود، ولی امام (ره) وسط کار وارد شدند و معادله را تغییر دادند. امام فرمودند چنین کاری به هیچ وجه نباید انجام شود، بلکه ما باید با یک مقدمه وارد شویم. مقدمه‌اش این بود که وقتی وارد عملیات و جبهه رو در رو با دشمن می‌شوید، نیروی خودی باید عقبه مطمئنی داشته باشد و ما در سوریه و لبنان چنین عقبه مطمئنی نداشتیم. امام می‌فرمود که خط امدادسانی سلاح، مهمات و مواد غذایی و دارو و درمان باید به ایران متصل باشد. از کجا می‌خواهید اینها را به سوریه و لبنان منتقل کنید؟ در عراق که صدام در رأس کار است و با او در حال جنگ هستیم.



آقای سید حسن نصرالله در اواخر مأموریت من در سفارت جمهوری اسلامی ایران در دمشق با من مشورت کرد که چه کند؟ آنجا بماند یا به کار دیگری مشغول شود؟ با توجه قابلیتها و شایستگیهایی که در این مرد و سیمای او می‌دیدم، به ایشان پیشنهاد کردم که چند سالی در حوزه علمیه قم دروس پیشین خود را تکمیل و مبانی علمی خود را تقویت کند.

مشکلی نداشت. سوریه هم حکومتی داشت که هر چند در دست حافظ اسد بود، اما سیاستهای دولت مرکزی اعمال می‌شد و این گونه نبود که حافظ اسد به ایران اجازه دهد از مرزهای آن کشور با فلسطین اشغالی با اسرائیل بجنگد. بنابراین تنها جایی که حکومت قوی و مرکزی نداشت، ولی شیعیان و مسلمانان آنجا قوی بودند و فلسطینیها در آنجا حضور داشتند، لبنان بود که ایران می‌توانست به کمک فلسطینیها و لبنانیها بیاید.

در تاریخ پنجم و یا ششم خرداد سال ۱۳۶۱، یعنی دو یا سه روز بعد از فتح خرمشهر، به بهانه بیرون راندن فلسطینیها از لبنان و دور کردن نیروهای لبنانی از مرز جنوب لبنان، حمله اسرائیل به جنوب لبنان آغاز شد. در روز پانزدهم خرداد سال ۶۱، یعنی درست پس از گذشت یک هفته از اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل، ایران نیروهایش را برای کمک به لبنانیها و سوریه به منطقه فرستاد. در مدت یک هفته ریزشهای وسیعی صورت گرفتند و هیئتهای بلند پایه سیاسی و نظامی، از ارتش و سپاه، به ریاست آقای دکتر ولایتی و امیر سلیمی، وزیر دفاع وقت به سوریه آمدند و با حافظ اسد و مقامات سیاسی و نظامی سوریه ملاقاتهای مفصلي داشتند و در نهایت به این نتیجه رسیدند که ایران ۱۱ لشکر از نیروهای سپاه و ارتش را به لبنان بیاورد. در لبنان، اتاق عملیات مشترک، از فرماندهان نظامی ایران و سوریه تشکیل شد و خط مشخصی را در جبهه در اختیار نیروهای ایرانی گذاردند تا ایران بتواند از آن منطقه وارد عملیات و در دفاع از سوریه و لبنان با اسرائیل وارد جنگ شود. فرماندهی این نیروها را چه کسی به عهده داشت؟ اتاق جنگ مشترک که فرماندهان آنجا می‌نستند و تصمیم می‌گرفتند. قاعدتاً فرماندهی اصلی با سوریه بود، زیرا وقتی سوریه در خط مقدم بود، می‌بایست هماهنگی با ارتش سوریه صورت گیرد، ولی اصلاً کار به آنجا نکشید.

علت چه بود؟
چون در همان روزهای اول که نیروهای ایران وارد لبنان شدند، اعلام آتش بس شد. اسرائیل به اهداف خود رسید و بخش وسیعی از لبنان تا قلب بیروت و دره بقاع سراسر جنوب را اشغال کرد و همه نیروهای فلسطینی عقب‌نشینی کردند. بر این اساس همه در انتظار آتش بس بودند. وقتی از طرف اسرائیل آتش بس اعلام شد، سوریه و لبنان قبول کردند و دیگر جنگی وجود نداشت.

هدف اسرائیل از حمله به لبنان فقط از بین بردن مقاومت فلسطینی بود یا اهداف دیگری از جمله تحمیل سازش را هم دنبال می‌کرد؟

هدف اصلی به نظر من این بود که در لبنان چیزی در چهارچوب اندیشه‌های حضرت امام (ره) شکل نگیرد. در جنگ با عراق که جنگ با دنیای استکبار بود، (پشت سرعراق، شوروی، آمریکا و کشورهای دیگر، هواپیماهای سوپراتاندارد فرانسه، آلمان و انگلیس ایستاده بودند و اعراب هم با پول خود کمک می‌کردند، وقتی که ایران پیروز شد و اندیشه‌های انقلاب اسلامی، دیگر در چهارچوب جغرافیایی ایران محصور نماند و وقتی که مسلمانان کشورهای مختلف، به خصوص لبنان تشنه آب زلال انقلاب شدند و همان اندیشه را می‌خواستند پیاده کنند و طبیعتاً ایران هم اعلام کرد که از منافع مسلمانان در اقصی نقاط عالم دفاع و حمایت می‌کند، طبیعتاً است که این اندیشه به لبنان منتقل می‌شد. اگر این روند، شکل می‌گرفت، با روشی که جمهوری اسلامی ایران در جنگ داشت، طبیعتاً خطر بزرگی برای اسرائیل در لبنان بود و لذا برای جلوگیری از این حادثه آمدند و لبنان را اشغال کردند. اولاً فلسطینیها پذیرای کمکهای ایران در لبنان بودند. سی هزار فدایی و چریک فلسطینی بودند که اگر نیروهای انقلاب

کند و اینها وارد فاز مقاومت شوند.

بنده با این تفکر شدیداً مخالف بودم، زیرا در لبنان چنین طرحی جوابگو نبود و همان اختلافاتی که در میان سایر گروهها، از جمله فلسطینیها و سازمانهای مختلف وجود داشتند، در اینجا هم به وجود می آمدند. در شرکت سهامی هر کسی سهم دارد و در نهایت با هم اختلاف پیدا می کنند و باعث جدایی و انشعاب و درگیری می شود. ما باید یک سازمان و تشکیلاتی را تدارک می دیدیم و شکل می دادیم که کاملاً یکپارچه و متحد باشد. درست است که در لبنان کسی را پیدا نمیکنید که فعالیتهاش در چهارچوب احزاب نباشد و همه به نحوی عضو یا وابسته به یکی از گروههای سیاسی هستند، اما اینها با حفظ وابستگی به احزاب به هیچ دردی نمیخورند، چون در نهایت تابع سیاستها و برنامه های احزاب لبنانی هستند. باید یک تشکیلات پاک و سالم و بدون وابستگی به احزاب سیاسی به وجود می آمد و هرکس می خواست در چهارچوب تفکر امام (ره) و صرفاً برای این که با اسرائیل و نیروهای بیگانه در لبنان بجنگد و لبنان و فلسطین را آزاد کند و پذیرفته بود که رژیم اسرائیل رژیم نامشروعی است و باید از بین برود. در این چهارچوب سالم و زیر رهبری حضرت امام (ره) حرکت کند. اگر احزاب می خواستند، بیایند، باید حزبشان را کاملاً منحل می کردند تا اعضای آن بیایند و در مراکز آموزشی آموزش ببینند و عضو این تشکیلات جدید شوند. افراد باید رسماً از حزبشان جدا می شدند و استعفا می دادند و به عنوان یک عضو در خدمت این تشکیلات قرار می گرفتند. اینها چیزهایی بودند که بنده طرح کردم و البته برخی از شرکتکنندگان با برخی از آنها مخالفت کردند، اما به هر حال برنامه و اساس حزب الله را در این چهارچوب بسته شد. موضوع دوم، اسم این تشکیلات بود. نظرهای متعددی مطرح شدند. بنده گفتم، براساس همان تفکری که تشکیلات روی آن بنا شده، بهترین نام «حزب الله» بود که فارغ از وابستگیهای گروهی و تشکیلاتی و سازمانی است. این نام چهارچوب امت اسلامی یا امت حزب الله است که همه را از سنی، شیعه و گروههای دیگری می تواند پوشش دهد.

اسامی دیگری مانند گروه مستضعفین یا سازمان جهاد مطرح شدند؟

بله اسامی دیگری مطرح شدند که من مخالفت و استدلال خود را راجع به این که نام تشکیلات باید حزب الله باشد، بیان کردم و خوشبختانه این که زیباترین نام هم بود و الان هم همه از برکتش بهره می برند، تصویب شد.

آموزش هم داده می شد؟

هر دوره آموزشی سه ماه بود. در هر دوره ۳۰۰ نفر ثبت نام می کردند و آموزش می دیدند و در پایان دوره، آنهایی که آمادگی داشتند که تمام وقت در خدمت تشکیلات حزب الله باشند، می ماندند و آنهایی که آمادگی نداشتند، یعنی مشغول کسب و کار و زندگی بودند، به صورت پاره وقت در خدمت حزب الله قرار داشتند. این تشکیلات به مرور زمان توانمند شد و عملیاتهای خود را رفته رفته آغاز کرد و ما از همان سال ۸۲ شاهد پیروزیهای حزب الله بودیم. دوره اول آموزشی حزب الله را همین رهبران فعلی حزب گذراندند. مثلاً در دوره اول، شخصیهایی مثل شهید سید عباس موسوی، شیخ صبحی طفیلی و آقای سید حسن نصرالله شرکت کردند. سایر شخصیهایی روحانی و غیر روحانی هم آموزش دیدند. تشکیلاتی که در سال ۱۹۸۲ به وجود آمد، فقط رنگ شیعی داشت یا از طوایف دیگری هم در آن حضور داشتند؟

اصلاً حزب الله عنوان شد که نماد امت حزب الله باشد. «ان هده امتکم امة واحدة» شامل همه طوایف اسلامی می شود و رنگ آن صرفاً شیعی نیست. به ویژه در لبنان که جامعه ای

است که به همزیستی مسالمت آمیز شهرت دارد و همه اعم از سنی، شیعه، دروزی، مسیحی و... همزیستی دارند. در این دوره های آموزشی اهل سنت هم آموزش می دیدند.

حضرتعالی از چه سالی با

آقای سید حسن نصرالله

آشنا شدید؟

از سال ۱۹۸۲.

چه تمایزی بین سید

حسن نصرالله و سایر

اعضای شورای مرکزی

حزب الله احساس

می کنید؟

بسیار وارسته و خوب

بودند. شیخ راغب حزب،

خود را وقف مقاومت کرده

بود و تفکر و اندیشه های

حضرت امام (ره) را تبلیغ

می کرد. سید عباس

موسوی یک انسان

وارسته، شریف، پاک و شجاع بود.

یکی از ویژگیهای سید حسن نصرالله این بود که دروس حوزوی و مقدمات را نزد آقای سید عباس موسوی تلمذ می کرد و سید عباس موسوی یکی، دو دوره دبیر کل حزب الله بود.

امتیازی که سید حسن نصرالله دارد، این است که او از میان رده های پایین حزب الله رشد کرده و بالا آمده است. سید عباس موسوی و شیخ صبحی طفیلی از همان اول وارد شورای

رهبری حزب الله شدند و میدان دیده نبودند و مبارزه عملیاتی نکرده بودند و فقط جنبه سیاسی حزب الله را برعهده داشتند، در حالی که سید حسن از همان دوره اول که وارد حزب الله

شد، وارد عرصه مبارزه شد و خود به عنوان یک مبارز و جنگجو در مقابل نیروهای دشمن، اعم از نیروهای اسرائیل و نیروهای

چند ملیتی و مزدوران اسرائیل در لبنان، می جنگید. او از همان سال ۱۹۸۲ این مبارزه را آغاز کرد و وقتی که قابلیتها و ظرفیتها

و شایستگیهای خود را نشان داد، شورای مرکزی، مسئولیتها را به وی سپرد. در اواخر سال ۱۹۸۲ با توجه به قابلیتهای رزمی

نصرالله

سید حسن

یکی از ویژگیهای آقای نصرالله که این را هم

از انبیا و مرسلین و اولیای خدا به ارث برده،

راستگویی و درستکاری است. چنین

انسانهایی از هرگونه ظلم و ستمی بیزاری

می جویند و از مظلومان طرفداری می کنند، لذا

رده های پائین جامعه و مستضعفین کاملاً به

آنها عشق میورزند و علاقه دارند. دشمن به او

احترام میگذارد، زیرا در رفتارش صداقت دارد

و درستی در کردار او موج میزند.

و مبارزاتی و اندیشه خوبی که سید حسن نصرالله ارائه کرد، فرماندهی نظامی بیروت به عهده ایشان گذاشته شد. در پی آن، سید حسن به فرمانده قدرتمندی تبدیل شد که اسرائیل را به عقب نشینی از منطقه غربی بیروت و سپس از سراسر بیروت واداشت که تا شهر صیدا عقب نشینی کرد و آنجا سنگر گرفت. این نشاندهنده قابلیت و امتیاز سید حسن نصرالله است. لذا او مدارج را از ابتدا آغاز کرد. از همان روزهای اول،

خود را در میدان مبارزه و جنگ نشان داد و به دنبال آن از طرف رهبری حزب الله، مسئولیتهای سنگینتر و مهم تری به عهده او گذاشته شد و روزی رسید که او به فرماندهی نظامی



حزب الله در بیروت و مناطق جنوب لبنان برگزیده شد که اهمیت فوق العاده ای داشت. از انصاف آقای نصرالله به این سمتها، ۲ یا ۳ سال نگذشته بود که عقب نشینی نیروهای چند ملیتی از لبنان آغاز شد. نیروهای آمریکایی لبنان را ترک کردند و فرانسویها و ایتالیاییها هم رفتند. در پی فرار نیروهای چند ملیتی از لبنان، نظامیان رژیم صهیونیستی نیز تا نزدیکی مرز فلسطین اشغالی عقب نشینی کردند.

آقای نصرالله گفته است که به ادامه تحصیل علوم دینی عشق می ورزد. چه شد که او به قم آمد و چرا زمان اقامتش در قم طولانی نبود؟

آقای سید حسن نصرالله در اواخر مأموریت من در سفارت جمهوری اسلامی ایران در دمشق با من مشورت کرد که چه کند؟ آنجا بماند یا به کار دیگری مشغول شود؟ با توجه به عملیات کیفی که آن زمان به وقوع پیوست و با توجه به عملیات استشهادی که رزمندگان حزب الله انجام میدادند و قابلیتها و شایستگیهایی که در این مرد و سیمای او میدیدم، حیقم آمد که در همین محدوده قرار بگیرد و حداکثر در آن موقع عضو شورای مرکزی حزب الله بشود، در حالی که او می توانست مدارج بالاتر از این را به عهده بگیرد. به ایشان پیشنهاد کردم که چند سالی در حوزه علمیه قم دروس پیشین خود را تکمیل و مبانی علمی خود را تقویت کند. استدلال خود را برای ایشان گفتم که اگر با این استعدادی که دارد، پنج یا شش سال در قم باشد، قطعاً به مدارج بالایی علمی می رسد، و از موضعی بسیار فراتر از حالا در لبنان نقش آفرینی می کند.

آقای سید حسن نصرالله پذیرفت و به ایران آمد و تصور می کنم که دو سال بیشتر طول نکشید که شورای مرکزی حزب ایشان را به بیروت فراخواند. در آن موقع من وزیر کشور جمهوری اسلامی بودم. آقای سید عباس موسوی به ایران آمد و با من ملاقات کرد و گفت، «شما به ما کمک کنید تا سید حسن نصرالله به لبنان برگردد، زیرا به شدت به او احتیاج داریم.» بنده به شهید سید عباس گفتم اجازه دهید، ایشان مدت بیشتری در قم باشند و حیقم است که سید حسن نصرالله با استعدادی که دارد به لبنان برگردد و او می تواند دو یا سه سال دیگر، اما با تفاوت و امتیازات بیشتری برگردد. در دو یا سه مرحله آقای سید عباس موسوی به ایران آمد و اصرار داشت که نصرالله برگردد. در مرحله دوم با سوم بود که ایشان گفت، «اگر سید حسن نصرالله نیاید، ما نمی توانیم نیروهایمان را اداره کنیم و تنها کسی که قدرت جذب این نیروها و مدیریت نظامی و

رهبری آنها را دارد، سید حسن است. «پیشنهاد ایشان این بود که سید حسن بیاید و فرماندهی نظامی حزب الله در سراسر لبنان را به عهده گیرد. سید حسن می پذیرد و او مقام معظم رهبری است. خدمت ایشان رسید و این موضوع را مطرح کرد که حزب الله شدیداً به وجود سید حسن نصرالله احتیاج دارد و ایشان را قانع کرد که از وی بخواهند به لبنان برگردد و سید سرانجام به لبنان برگشت.

اتفاقاً مدت کوتاهی نگذشته بود که سید عباس موسوی، دبیر کل وقت حزب الله برای شرکت و سخنرانی در مراسم سالگرد شهادت شیخ راغب حرب به زادگاه او در شهرک حبشیت رفت و سخنرانی کرد، اما هنگام بازگشت مورد حمله موشکی هلیکوپترهای اسرائیل قرار گرفت و به شهادت رسید. آن روز سید حسن نصرالله آنقدر محبوبیت داشت که کادرهای حزب الله برای انتخاب وی هیچ درنگی نکردند. بلافاصله پس از شهادت سید عباس، اعضای شورای مرکزی یکپارچه به سید حسن نصرالله رأی دادند و او را به عنوان دبیر کل حزب الله انتخاب کردند. انتخاب ایشان نه تنها با استقبال کادرهای رسمی حزب الله که با استقبال همه طوایف و شیعیان و اهل سنت و حتی مسیحیان و احزاب مواجه شد و این به خاطر ویژگیهای این شخصیت بود که عبارتند از:

اولاً؛ سید حسن نصرالله جاذبه‌هایی بسیار بالاتر از هر رهبری دارد. تواضع و فروتنی بی نظیر او در مقابل جوانان، نوجوانان و بزرگسالان، از او شخصیتی جهانی ساخته است. دوم؛ شجاعت این مرد مثال زدنی است. می توان رفتار و عملکرد او و امام امت را مقایسه کرد. وقتی که امام از زندان آزاد شدند، فرمودند، «والله من ترسیدم، آنها می ترسیدند.» ساواکیها وقتی آمده بودند تا امام را دستگیر کنند، از عظمت امام می لرزیدند. ترس در وجود امام اصلاً معنا نداشت. تمام وجود امام را خدا فرا گرفته بود و نمی ترسید. سید حسن نصرالله هم پرتوی از شجاعت امام را دارد. در این سالهای طولانی مشاهده کردیم که او انسان بسیار شجاعی است. در کنار شجاعت، حسن تدبیر و رهبری خردمندانه دارد. بعضی از رهبران شجاعند، اما اهل فکر نیستند، یعنی اگر راهی را به آنان نشان دهید، با شجاعت جلو می روند، اما از اندیشه، تفکر بالا و تدبیر و حکمت در تصمیم‌گیری برخوردار نیستند. این آدم، تجسم فرهنگ و الفبای حکمت، حسن تدبیر، تفکر و اندیشه بالا در عرصه‌های گوناگون علمی، سیاسی، اجتماعی،

سید حسن نصرالله

شاید هیچ رهبری درگذشته و حال، این محبوبیت و ارزش را در جهان عرب نداشته است. بر این اساس، آقای سید حسن نصرالله می‌تواند رهبری نسل موجود را به عهده گیرد. اگر ایشان کلاسهای آموزش دینی، سیاسی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی بگذارد، من معتقدم که یک درس او در تلویزیون المنار یا یک سخنرانی او، صدها میلیون جوان در کشورهای دنیا را به خود جذب می‌کند، این درس را می‌شنوند و آویزه گوششان می‌کنند.

فرهنگی و نظامی است. سید حسن نصرالله یک معلم بسیار قوی برای نسل جوان است، در حالی که یک نظامی نمی‌تواند معلم نسل جوان، به ویژه افراد تحصیلکرده و دانشگاهی باشد. سید حسن به عنوان یک معلم، استاد و مدرس در میان حزب الله و سایر اقشار مردم لبنان نقش آفرینی می‌کند. شخصیت والا و جذابی دارد که همه اقشار مردم را به خود جذب میکند. حالت پیامبرگونه در چهره سید حسن نمایان است که مردم بی‌اختیار فریفته او و جذب اخلاق، رفتار، کردار و متانت او می‌شوند. اینها امتیازهایی هستند که هرکسی ندارد و سید حسن نصرالله از آنها برخوردار است.

بحث صداقت ایشان هم در همه محافل لبنان و جوامع کشورهای عربی مطرح است. اسرائیلیها می‌گویند که سید حسن راستگوتر از مستولان رژیم صهیونیستی است، زیرا هرکاری که بگوید انجام می‌دهد. این خصیصه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

یکی از ویژگیهای آقای نصرالله که این را هم از انبیا و مرسلین و اولیای خدا به ارث برده، راستگویی و درستکاری است. چنین انسانهایی از هرگونه ظلم و ستمی بیزار می‌جویند و از مظلومان طرفداری می‌کنند، لذا رده‌های پائین جامعه و مستضعفین کاملاً به آنها عشق می‌ورزند و علاقه دارند. دشمن به او احترام می‌گذارد، زیرا در رفتارش صداقت دارد و درست‌ی در کردار او موج می‌زند. اگر بگویید که این کار را

می‌کنم، می‌کند و اگر بگوید که نمی‌کنم، واقعاً نمی‌کند. او فریب نمی‌دهد، در حالی که مبنای کار دشمن و نیروهای اهریمنی، همیشه بر دروغ، افترا، بهتان و نادرستی است. این ویژگیها به شخصیت سید حسن و حزب الله برتری داده است و لذا احزاب، گروهها و شخصیتهای سیاسی برجسته، راحت می‌توانند با این حزب کار کنند. میشل عون شخصیت رهبر یکی از احزاب سیاسی لبنان است که روزی دشمن خونین حزب الله و سید حسن نصرالله بود. او از رهبران مسیحی است که در چهارچوب «القوات اللبنانیة» با حزب الله و برخی از گروههای لبنانی می‌جنگید، ولی بر اثر صداقت سید حسن نصرالله، اکنون با حزب الله همکاری می‌کند. او امروز یکی از همپیمانان سید حسن و حزب الله است، زیرا خوب می‌داند که سید حسن با او به عنوان ابزار برخورد نمی‌کند، به شخصیت او ارزش می‌گذارد و کرامت انسانی او را ارجحند می‌داند. میشل عون با بعضی از هم مسلکها و همدینان خود نمی‌تواند همکاری کند، برای این که به او دروغ می‌گویند، اما با سید حسن نصرالله همکاری می‌کند، زیرا می‌داند که او راستگوست. سید حسن نصرالله مردانگی و شجاعت دارد و فردی ملی است.

نکته مهم در شخصیت سید حسن نصرالله این است که از اول اعلام کرده است که برای لبنان و نه هیچ کشور دیگری کار می‌کند. مردم لبنان هم این را پذیرفته‌اند و لذا احزاب خیلی راحت با سید حسن نصرالله کار می‌کنند، برای این که می‌دانند که او برای لبنان و مردم آن کار می‌کند، در حالی که دیگر احزاب برای آمریکا و اسرائیل کار می‌کنند، بنابراین صداقت سید حسن نصرالله حرف آخر را در لبنان می‌زند. همانطور که کفار قریش به پیامبر عظیم الشان اسلام محمد امین می‌گفتند، اکنون صداقت سید حسن نصرالله در لبنان زبانزد همه شده است. سید حسن، صادق و راستگو و درستکار است و دشمن صهیونیستی هم به این امر اعتراف می‌کند، لذا یهودیها می‌گویند که به حرفهای نخست وزیر اسرائیل اطمینان ندارند و اگر می‌گوید که جنگ تمام شده است، دروغ می‌گوید و فقط وقتی که سید حسن نصرالله اعلام کرد جنگ تمام شده است به او اعتماد کردند، زیرا او همیشه راست گفته است. این ویژگی از سید حسن یک چهره برتر و جامع ساخته است.

در تحولات اخیر، آقای نصرالله جایگاه مهمی در جهان عرب و اسلام کسب کردند. مردم عکسهای ایشان را در دست گرفتند و نوزادان خود را به نام نصرالله نام گذاری کردند.

چگونه می‌توان از این موقعیتی که نصرالله کسب کرد، برای آزادی فلسطین و بسیج ملت‌های مسلمان بهره‌برداری کرد؟ این به خود حزب الله و سید حسن نصرالله مربوط می‌شود. کسی نمی‌تواند به جای آنها کار کند. آقای سید حسن نصرالله الان در دنیای اسلام و عرب محبوبیت فوق العاده‌ای دارد. شاید هیچ رهبری درگذشته و حال، این محبوبیت و ارزش را در جهان عرب نداشته است. بر این اساس، آقای سید حسن نصرالله می‌تواند رهبری نسل موجود را به عهده گیرد. اگر ایشان کلاسهای آموزش دینی، سیاسی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی بگذارد، من معتقدم که یک درس او در تلویزیون المنار یا یک سخنرانی او، صدها میلیون جوان در کشورهای دنیا را به خود جذب می‌کند، این درس را می‌شنوند و آویزه گوششان می‌کنند. اگر این درسها و سخنرانیها مرتب و منظم باشند، حزب الله شعبه‌های متعددی در دنیا خواهد داشت و در هر شهری، جوانان از این کلاسها استفاده میکنند و آموزش می‌بینند. بعد از مدتی ثمره این کار را می‌توان به این شکل برداشت کرد که شبکه جهانی حزب الله تأسیس می‌شود و اعلام موجودیت می‌کند. ■

